محل اداره مشهد چهارباغ
اداره آشفته
وجه آبونه قبلاً دریافت میشود
(تک شماره شش شاهی)

قیمت اشتراک

ششماهه	سالیانه
۱۸ قران	۳۰ قران
محصلین و محصلات	
۱۵ قران	۲۵ قران

صاعقه شرق
صاحب امتیاز ع (ملکانی)
(فکاهی، اجتماعی، اخلاقی، هفتگی)

اخطار: چون روزنامه آشفته بواسطه موانعی فعلا منتشرنمیشود روزنامه صاعقه شرق مرتبا بمشترکین محترم آشفته تقدیم میشود .

پیری ومعرکه گیری

بعداز عنوان: هرچی خواستم خودداری کنم و این مطلب را برای شما ننویسم آخر طاقتم طاق شد و مجبور شدم اگر هرطوری هم میشود این‌قضیه‌را بگوش شما برسانم . آقای مدیر : من زنی هستم سی‌و دوسال ازعمرم گذشته و بیست و دوسال است که به‌خانهٔ این مرد پاگذاشتم حالا صاحب دوپسر و دو دختر هستم اگر بخواهم بنویسم که من بد بخت درخانهٔ شوهر چه صدماتی دیده‌ام میترسم طولانی شود و شما درآن نامه گرامی درج نفر مائید همین قدر مختصر عرض میکنم باهمه چیز این مرد ساختم هر کاری کردبروی بزر گواریش نیاوردم . شوهر من هفتاد سال از عمرش میگذرد وتا کنون بیست‌و یك زن گرفته ازهمه بدتر تازگیها رفته و یك دختر نه ساله بدبخت را نمیدونم ازکجا پیدا کرده و عقد کرده آورده توی خانه تازه برای من رفته حمام ریش و نا خونها شو حنا بسته و جلوی چشم من جوانی را ازسر گرفته چند شب قبل عروسی اونهابود خدا میدونه پشت در اطاق مثل بید مجنون میلرزیدم توی این هوای سرد داشتم از سرما یخ میزدم نه طاقت میآوردم برم تواطاق خودم نه میتوانستم پشت در اطاق باشم نمیدونی چه شبی گذشت برمن انشاالله نصیب کافر نشود - مردیکهٔ پیر خجالت نمیکشه یك نفر نیست بگوید عموجان سرپیری و معرکه گیری توبااین سن‌و سال زن جوان میخواهی چکنی ؟ یك هفته است که هرشب صدای دیشب دیدم صدای گریه میاد و شوهرم دختر بد بخت را گرفته به‌باد کتك و داره میزنه دیگه دلم طاقت نیاورد گفتم هرچی باداباد در اطاق رو وا کردم رفتم تو دیدم دختر یك گوشه اطاق افتاده و اشك میریزه و شوهرم هم مشغول کتك زدن است رفتم‌جلو زدم تخت سینه اون گفتم خدا رو خوش نمیاد این مسلمونه چرا انقدر اذیتش میکنی چشمت کور شه میخواستی دراین سن زن نگیری تاپشت درنمونی دختر بیچاره چه تقصیری داره مختصر اون شب هر طوری بود گذشت حالا چند روزه مرافعه طلاق و طلاق کشی داریم خدامیدونه من از دست این شوهر تنك آمدم آقای مدیر اگر من‌رو ازدست این مرد وحشی خلاص کردی هیچ والاّ خودم را خواهم کشت وخونم گردن شما خواهد بود .

☆ ―o☆o― ☆

خدا انصاف بده به‌اون اشخاصیکه دختر های بچه سال رابه این پیر مردها میدهند از دست من بیچاره چه بر میاد . (ننهٔ اکبر)

انقلاب ادبی

زنیر نك سپهر لا جوردی ☆ همی گیرد کدوی چرخ‌زردی
چه‌خوش باشد که‌در این‌طارم‌تاك ☆ ببارد قیر کون ابری ز مردی
درآن روزیکه بازآیدبه گیتی ☆ هوای باختر کردون کردی
دریغ اید به‌نای انجمن زار ☆ فسون اسیا سنك نبردی
به پشت بیضه‌نه توی افلاك ☆ همی بر خواسته غوغای سردی
به‌زال آرای این کمان چشم ☆ شده منقار او رنجی و دردی
همی بیتی بجاموسان قورسی ☆ که کشب اشفته تر از دوره کردی
[illegible]

ماده واحده

چون باج گرفتن (کانیت) اسباب زحمت کاسه کوزه دارها وصاحبان مؤسسه قمار بوده، کمسیونی مرکب از هیئت متحده قماربون بریاست تشکیل ودرنتیجه مذاکرات رأی داده شد که واردین بمجلس قمر بایستی بدون استثناء مبلغ پنج تومان بعنوان مخارج چائی ویشمك زولبیا بصاحبخانه بپردازند وصاحبخانه ملتزم است که از هر پنج تومانی پنج قران بین مستخدمین تقسیم نماید

برای اشخاصیکه روی نقش بیفتند هنوز تکلیفی معین نشده والبته پس ارتصمیم قطعی کمسیون اطلاع داده خواهد شد.

مخبر

آثار مرحوم ادیب الممالك

﴿ دیدم میان کوچه پیر لبو فروشی ﴾
﴿ بار ابو نهاده پشت دراز گوشی ﴾
﴿ میگفت کرم وداغه شیرین لبوی قندی ﴾
﴿ وافکنده زین ترانه اندر جهان خروشی ﴾
﴿ طفلان پی چقندر با جهد وسرعت اندر ﴾
﴿ چون صوفی قلندر دنبال دیك جوشی ﴾
﴿ تا که درشکهٔ خان از آن طرف گذر کرد ﴾
﴿ خان اندر او نشسته با کر وفر وجوشی ﴾
﴿ چرخ درشکه خر را غلطاند وبر زمین زد ﴾
﴿ تا زانوان فرو شد پایش به لانهٔ موشی ﴾
﴿ پالان خر زدوشش وارونه شد تو گفتی ﴾
﴿ دستار باده نوشی است در بزم می فروشی ﴾
﴿ پیر ستمگر آمد بگرفت گوش و دمش ﴾
﴿ هنی نمود وهونی هشی کشید و هوشی ﴾
﴿ چندان زدش که او را بر جا نماند دیگر ﴾
﴿ نه شانه ونه پشتی نه گردنی نه دوشی ﴾
﴿ زانجا که جز تحمل کاری نمیتوانست ﴾
﴿ با جابری ذلیلی، با ناطقی خموشی ﴾
﴿ مسکین الاغ میگفت ای پیر بی مروت ﴾
﴿ دانستی ار تو را بود فرهنك وعقل وهوشی ﴾
﴿ جرم من اینکه هستم فرمان بر ومطیعت ﴾
﴿ ایکاش جای من بود یك قاطر چموشی ﴾

(اخطار)

ادارهٔ روزنامهٔ آفتاب شرق موقتاً بکوچهٔ چهار باغ جنب ادارهٔ آشفته منتقل شده مراجعه کنندکان عصر ها بدفتر مراجعه کنند.

(دفتر آفتاب شرق)

X .تقی موش

آس بازی رمضون خیلی رواجه داش تقی
سر بازی همیشه صحبت باجه داش تقی
اونکه باخته سرسفره خاج و واجه داش تقی
تقی موش پشت هم اندازه داداش
رمضون هر جامیری اونجا قماره داش حسین
تقی موش این روزها کارش تیاره داش حسین
باقمار باز قدیمی اون نداره داش حسین
تقی موش پشت هم اندازه عمو
تقی موش هرجامیره باج سبیل داره داداش
همیشه خوب میپوشه بااینکه بی کاره داداش
مثل الکل میمونه، همیشه فراره داداش
تقی موش پشت هم اندازه عمو
شب و روز هرجا میری حرف قماره یللی
از قمار این روزا شام همه تاره یللی
از قمار این شبا کار همه زاره یللی
تقی موش پشت هم اندازه عمو
تاتقی موش دراین شهره خرابه کارها
این تقی موش سر بازی نمیشنا سه خدا
ای خدا شر تقی موش و بکن ارسر ما
تقی موش پشت هم اندازه عمو

(لیلاج)

برای بر داشتن لکهٔ مرکب وخطوط از کاغذ سه دستور است.

اول: روی ورق کاغذ قدری (اودوکلور)[Eau De Chlore] بمالند پاك میشود

ثانی: بجای دوای فوق؛ (سل دو زیل) (Sel d'oseille) مخلوط با آب بکار برند. — سوم

(اوفورت ۳۰ کرم) (Eau forte)

(امبر پیله ۱۵ کرم) (ambre pilé) مخلوط و استعمال نموده برای جلوگیری از زرد شدن کاغذ بلافاصله آنرا با آب معمولی شست وشو دهند.

—(کالش)—

شخص مجهول الهویهٔ کالشهای مندرس مدیر ما را با کالش های تازه خود عوض نموده ــ چون مدیر ما از این شوخیها خوشش نمیاید وبعلاوه کالش نو و تازه را دوست نمیدارد لازم است صاحب کالش برای عوض کردن به ادارهٔ ما آمده وما را از شر اوقات تلخی آقای مدیر خلاص نماید.

مأمور حفظ ونکاهداری مدیر ع.آ

اشعار وارده

یك زن عاقلهٔ نیك اختر ☆ متحیر بقضا وبقدر
از تفکر بقضای محتوم ☆ داوری برد بنزد رهبر
کفت محتوم اگر امر قضاست ☆ احتر از از رهاوچیست ثمر
رهبرش کفت قضاهست دونوع ☆ یك ازآن حتم و معلق دیگر
ای زن عاقلهٔ نیك نهاد ☆ در مثل خودبچراغی بنگر
کر مواد و ادواتش بدجمع ☆ بی خطر شعله دهد تاآخر
لیك کر با همه بی نقصی او ☆ بنهی برره هر باد ومطر
شده خاموش ونسوزد یکدم ☆ عدم حفظ تودادش بخطر
این مثل راتوقیاس ازخودکن ☆ نورجان حفظ نما ازهر شر
نقد جان تو و هر ذیروحی ☆ بود از باد مخالف بهدر
کر بحفظ الصحه ازجان کوشی ☆ زنی اندر همه آلام شرر
این معماچه برآن زن شدحل ☆ شاکرازرهبروان فضل وهنر
کفت باویژه که درعمرعزیز ☆ دار حفظ الصحه را مدنظر

ویکتور هوکو

دردنیا هرچه میخواهید باشید، عاقبت مثل سایرین هیچ خواهید شد، این است سخن روشن وآشکار، عمر راغنیمت شمرید واز خوشیهای این سپنجی سرای برخوردار شوید، تاکلمه «من» مطیع اراده شماست بکوشید وازآن نتیجه بکیرید

هرگاه مایل باشید
مطبوعات شما موافق
میل وسلیقه طبع شود
بمطبعهٔ ایران رجوع
فرمائید

اشعار وارده

کوئید بدختران ایران ☆ هرکز ندهید دل به مردان
چون نیست وفاوعهددرمرد ☆ با مرد وفا نمیتوان کرد
یکدل نشود بمهر دمسار ☆ مردی که هزار دل بود باز
زنها همه یکدلی که دارند ☆ بیهوده به مردچون سپارند ؟

—☆☆☆—

جهت تشویق خانم محصله درج شد .

بله که بله

(گل فراونه ؟ بله !) (تو خیابونه ؟ بله !)
(شانزلیزه مشهد !) (راسته نوغونه ؟ بله !)
(گوشت شیشك و پروار) (نرخش گرونه؟ بله !)
(کار بار ما مردم) (مثل مجنونه ؟ بله !)
(دست و پای بیچاره) (توی فنجونه ؟ بله !)
(تیغ و قد زن و چاقو) (تو قلمدونه ؟ بله !)
(دزد توی این انبار) (موش اندونه ! بله !)
(جای مرد آدم کش) (توی زندونه ؟ بله !)
(مرد عاقل و دانا) (مات وحیرونه ؟ بله !)
(این روزا حسن گربه) (مرد میدونه ؟ بله !)

(ابلغ)

خواستکارها (۱۳)

درمنزل

داماد در اطاق نشسته و انتظار ورود مادرش را دارد که مادر و خواهرش وارد باطاق میشوند.

مادر: ننه جون یك زن برات پیدا کردم مثل ماه شب چهارده (در ضمن می نشیند و عرق صورت را پاك میکند) و بخود میکوید آخ خسته شدم.

داماد: (قدری تحمل کرده) : خوب ننه تعریف کن به بینم دیکه کار تموم شد یا باز بکو نکو داره.

مادر: یه خورده صبر کن خستکیم در بره نفسم جا بیاد او نوقت برایت تعریف کنم.

داماد (به خواهرش) : آبجی تو بکو به بینم.

خواهر: من چی بکم داداش از ننه بپرس.

مادر داماد بطرف دخترش خیره خیره نکاه کرده به پسرش میکوید: ننه با اون حرف نزن دو ساعت سرتو با این بی حیا و بی چشم ورو دعوا داشتم.

داماد: تورا خدا از دعوا تون حرف نزنین از عروس صحبت کنین دختر کی هست؟ کجائیه چند سال داره؟

مادر : ننه باب دل خودت رو پیدا کردم تو که سلیقه مادرت رو میدونی که چقدر مشکل پسنده دلم میخواست پرده رو پس میازدی میامدی تو و اون رو میدیدی.

داماد : آخرش رو بگو ، کار تموم شد یا نه عروسی چه وقت میشه .

مادر : حالا باید مردونه برن اونجا حرفاشون رو تموم کنن هیچ معطلی نداره.

داماد : آه ننه خودت میخواستی تموم کنی باز میترسم بابام راضی نشه .

مادر : نمیشه ننه باید مردها کار رابکذ روونند.

داماد : خیلی خوب از عروس تعریف کن به بینم .

مادر : ننه زنت ماشاالله ماشاالله چشمم کف پاش قشنکه یك جفت چشم داره مثل آهو آدم دلش میره وقتی توی چشماش نکاه میکنه من دلم نمیامد چشمم رو از تو چشماش وردارم.

داماد : ننه قدش چه قده ، چاقه یا لاغره .

مادر : قدش نه کوتاه نه بلند مثل فرنکیها باب امروزه یك ابروهای کشیده داره آدم حظ میکنه نکاه کنه .

داماد : ننه چند سال داره .

مادر : ننه جون یك زن برات دیدم که هر چی به من محبت کنی کم کردی یك کیس داره مثل خرمن بور بور من اول خیال میکردم آب بوری زده تا پشت کمرش ریخته از لب و دهنش حرف نزن ایشاالله شب عروسی که دیدی میفهمی چه زنی برایت پیدا کردم .

داماد : ننه کجائی هست .

مادر : طهرونیه آمدند زیارت اینجا موندکار شدن همه چیز ش رو یکی یکی پسندیدم وقتی آمد قلیون جلوی من بزاره مخصوصاً دستشرا کرفتم تو دستم که صورتش را ماچ کنم به بینم دهنش بو میده یانه ، بمیرم اللهی ، مثل کل انار سرخ شد الحمدالله دهنش هم بوی کلاب میداد دستش هم عرقو نبود .

داماد : ننه این طور که تو تعریف میکنی معلوم میشه خیلی خوشکله چرا از سالش حرف نمیزنی .

قطب طهران (١٠)

گفتم آقا ببخشید بنده هرچه فکر میکنم شمارا بخاطر نمیاورم مستدعی است خودتانرا معرفی فرمائید گفت البته حق دارید بنده را نشناسید منزل شما در ده سال قبل چاله میدان تکیه چاله نبود؟ زیر بازارچه منزل شما میرزا ابوالقاسم عطار خدا بیامرزرا فراموش کرده‌ای گفتم خیر کاملا بخاطر دارم گفت اگر بخاطر دارید چطور مرا نمیشناسید من علی که همان وقت شاگرد میرزا ابو القاسم بودم یك مرتبه مثل اینکه زمین‌را چرخ زدن وزدند روی سرمن گفتم آه‌عجب شما علی هستید حالا چه میکنید گفت حالا در اداره ثبت اسناد ماهی پنجاه تومان حقوق دارم — گفتم چه‌قدر خوشوقت شدم آنروزها هم قدرشما مجهول بود اما رفیق توسواد نداشتی حالا چه‌میکنی جواب داد چراکمی سواد داشتم حروفرا میشناختم بعدهم شبها شروع کردم بتحصیل وحالا هرچه بدهید میخوانم

گفتم خیلی متشکرم واگر اجازه بدهید مرخص میشوم تابعد انشاءالله خدمت‌خواهم‌رسیدخواهی نخواهی ازآمیرزا علی عطار جدا شده‌بطرف میدان توبخانه میرفتم وپهلوی خود در فکر علی عطار بودم تابمیدان رسیدم حقیقة نمونه ازبهشت بود ، خیابانها آب پاشی شده پیاده روها مخصوص ؛ آژان مأمور تامین عبور ومرور مراقب ، چیزیکه ازبهشت کسر داشت حوری وغلمان بودآنهم جنس بدلش موجود بود که در چادرهای براق ومشکی و درکت و شلوارهای شیك ازهر طرف عبور میکردند .

مانیتیسم (١٤)

شادی و غم

تمایلات و احساسات مسرت آور که در نتیجه تبادل قوا در اشخاص مختلف النوع تولید میشود عموماً باثار (فیزیو لوژیکی) یا بعبارت واضحتر با حرکات سلولی سلسله اعصاب توأم و همراهند ، این اثار در کلیه احساسات انسان اعم از مطبوعه یا غیر مطبوعه بروز میکند بطریق دیکر تمام تاثیرات وارده بر انسان دوقسم است ، اول تأثیراتی است که موجب اسایش انسانی و سبب بقای نژاد اوست . دوم تاثیراتی که بوجود او مضر و برای او خطرناك است .

واضح است که هرذی حیاتی اعم از انسان یاحیوان بر تشخیص بین این دوطبقه آثارقادر باشدو الا از تاثیرات منهدم کننده جلوکیری نکرده و در صددتحصیل تاثیراتیکه باعث دوام حیات است نخواهد بود. طبیعت معلم بزرک برای تشخیص بین این دوقسمت است و موجودات را رانمائی میکنند بطریقیکه تاثیرات مفیده را با احساس شادمانی وبرخلاف تاثیرات مضره را با احساس غم توام ساخته است .

مشهد : مطبعهٔ ایران